

قصه‌ها و تمثیلات مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و رابطه آن‌ها با شریعت، طریقت و حقیقت

دکتر عبدالحسین زرین کوب*

چکیده

قصه‌ها و تمثیلات مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مقدمه واقعی شناخت مثنوی و راه ورود به اقلیم ناشناخته آن است. چون در تعلیم مولانا، حقیقت از شریعت جدایی ندارد و طریقت هم سرّ حال انبیا را نشان می‌دهد، از جست و جو در آن چه به حالات و مقامات انبیا و اولیا در مثنوی آمده است، سرّ طریقت و حقیقت را بهتر می‌توان درک کرد. بدین گونه با تأمل در سرّ این گونه قصه‌هاست که می‌توان به لطایف اسرار مثنوی راه یافت.

کلید واژه‌ها:

قصه، تمثیل، شریعت، طریقت و حقیقت.

* استاد فقید دانش‌گاه تهران.

«قصه‌ها» و «تمثیلات»، مقدمه واقعی شناخت «مثنوی» و راه ورود به اقلیم ناشناخته آن است و جوینده‌ای که از این راه کوتاه، به دنیای مثنوی راه می‌یابد، خیلی بیش از تمام آن چه از تفسیرهای لفظی یا تقدیرهای تاریخی حاصل آید، در باب شناخت اجمالی مثنوی، نکته‌های تازه کشف خواهد کرد.

اما آن چه مثنوی را «نردبان آسمان» می‌کند و از این عظیم‌ترین اثر عرفان انسانی - که در تمام قرون ظاهراً هیچ نظیری ندارد - وسیله‌ای برای عروج اندیشه به «معراج حقایق» می‌سازد، سرّ قصه‌ها و مخصوصاً آن گونه قصه‌های مثنوی است که به احوال انبیا و اولیا مربوط می‌شود و اسرار اقوال و افعال رسول خدا و سیره صحابه و زهاد مشایخ را «أسوه حسنه» و دستاویز نیل به مدارج کمال سالک طریق می‌نماید. الف.

بعلاوه، چون در تعلیم مولانا جلال‌الدین محمد، «حقیقت» از «شریعت» جدایی ندارد و «طریقت» هم «سرّ حال انبیا» را نشان می‌دهد، از جست و جو در آن چه به حالات و مقامات انبیا و اولیا در مثنوی آمده است، سرّ طریقت و حقیقت را بهتر می‌توان درک کرد و بدین گونه با تأمل در سرّ این گونه قصه‌هاست که می‌توان به لطایف اسرار مثنوی راه یافت و مثنوی را نردبان آسمان و وسیله عروج به آفاق عرفان تلقی کرد و بدین گونه قصه را که مقدمه مثنوی و وسیله شناخت اجمالی آن است، در عین حال نردبان آسمانی یافت که مثنوی می‌خواهد مخاطب خویش را به آن جا هدایت نماید و عروج بخشد.

به هر حال احوال انبیا و اولیا - که قسمت عمده قصه‌های مثنوی متضمن لطایف آن است - طریقت و شریعت را در مثنوی به هم تلفیق می‌کند و تلفیق آن‌ها را وسیله‌ای برای سعی در نیل به حقیقت می‌سازد^۱ و این جاست که قصه‌های مثنوی، هر چند تمام آن‌ها در ظاهر مربوط به احوال انبیا و اولیا نیست، رمز سلوک عارف را در سیر «الی الله» - که غایت سیر روح در مراتب استکمالی اوست، در طی تمثیلات جالب تقریر می‌کند و آن جا که ناظر به احوال انبیاست، با الزام سالک به سعی در تحقق بدان احوال، وی را به آفاق ماوراء عالم حسّ - که قلمرو حواسّ انبیاست - ره نمونی می‌کند. ب.

البته لطایف احوال انبیا - که در «فصوص الحکم»، ابن عربی با تلفیق با اسرار اولیا، طریقه توحید وجودی وی و آن چه را عرفان نظری می‌خوانند القا می‌کند - در مثنوی مبنا و منشاء عرفان عملی را - که در حوصله بحث و نظر نمی‌گنجد و جز با ذوق و عمل حاصل نمی‌آید - بوجود می‌آورد و مولانای [بلخی] با نشان دادن توافقی که میان شرایع و اعمال انبیا با طرایق و احوال اولیا موجود است، به طور ضمنی خاطر نشان می‌سازد که از مجرد «طریقت» هم - تا وقتی محدود به بحث و نظر است - بدون

تمسک به عمل، نیل به حقیقت حاصل نمی‌آید و بدین گونه، نردبانی که انسان را به آسمان حقایق می‌برد، معارف اهل طریقت نیست، «معاملات» و «مکاشفات» آن‌هاست که البته در محدوده «بحث و دعوی» گنجایی ندارد. پ.

البته کمال حال سالک - که این گونه معاملات و مکاشفات، تعبیری از آن است - در نیل به مرتبه «از خودرهایی» است که صوفیه، مرتبه «فنا» می‌خوانند و «نی^۲» در شکایت و حکایت نی نامه مثنوی، مظهر و نشانه آن است و پیداست که مجرد «بحث و نظر» به «از خود رهایی» منجر نمی‌شود و بسا که مانع از حصول آن نیز هست، اما وراى «بحث و نظر» هم بدون «ذوق» و «عمل» نیل به «از خود رهایی» ممکن نیست، «مجاهده» و «ریاضت» هم لازم دارد.

البته نمونه و سرمشقی که برای این ریاضت می‌تواند سالک را به نیل مُراد مطمئن سازد، «احوال انبیا»ست که جمع میان شریعت و طریقت جز با متابعت آن‌ها ممکن نیست و این جاست که احوال انبیا، «تجربه سلوک» القا می‌کند و سالک عارف را از توقف در عالمِ حسی باز می‌دارد و وی را به «معراج حقایق» مجال غُروج می‌دهد. ت.
شکایت نی - که مثنوی مولانا با آن آغاز می‌شود^۳ - در ضمن حکایتی که «از جدایی‌ها» دارد، میل و اشتیاق روح عارف را به این «عروج» - که بازگشت به «نیستان» هم تعبیری از آن است - تقریر می‌کند و رجوع به این مبدأ را - که نفی «خودی» و رفع «انینیت» میان وی و مبدأ وجود حاصل و نشانه تحقق آن است - کمال مطلوب روح عارف نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱- در باب ضرورت جمع میان طریقت و شریعت، اقوال مشایخ با آن چه مولانا می‌گوید، توافق دارد. بر موجب تقریر مولانا «شریعت» همچو «شمع» است، ره می‌نماید و چون در ره آمدی، آن رفتن تو، «طریقت» است و چون رسیدی به مقصود، آن «حقیقت» است. مثنوی، دفتر پنجم، دیباچه، برای اقوال سایر مشایخ، مقایسه شود با: الرسالة القشیریّه/ص ۴۳. مرصاد العباد/۳.

۲- مثنوی. ج. ۱. ص. ۱.

۳- همان، ج. ۱. ص. ۱.

نمونه دست خط استاد دکتر زریں کوب

قصه‌ها و تمثیلات همدم و امی شناخت مثنوی و راه ورود به علم
 تا شناخت آنست و جوینده بی که از بی راه کو آه به دنیا مثنوی راه
 می‌یابد خلی پیش از تمام آنکه از تغییرهای لفظی یا تکرارهای بی‌دریا
 شناخت اجمالی مثنوی نماند، تا در کشف خواهد کرد اما آنکه مثنوی
 را نزد بان آسمان می‌گندد از ای عظیم تری از عرفانی است که در تمام
 ظاهر آنچه نظری کند ارد وسیله بی برای عروج اندیشه به مزاج جهانی سازد
 سرفقه‌ها و خصوصاً آنکه نه قصه‌های مثنوی است که به احوال انبیا
 و اولیا در بوط می‌شود و اسرار اقوال و افعال رسول خدا صلی الله علیه و آله و
 مسیح بر او الهی است و دستاورد نیل به مدارج عالی لک‌طریق می‌باشد
 به علاوه چون در تعلیم مولا با حقیقت از شرف عدلی
 نه از دو طرفت هم سر حال انبیا را است می‌دهد از جنبه در آنکه به حال
 معانی انبیا و اولیا در مثنوی آمده است سر طرفت و حقیقت را بهتری
 درک کرده و به نیل با تا کل در سر نیل نه قصه‌هاست که می‌توان به لطیف
 اسرار مثنوی راه یافت و مثنوی را نزد بان آسمان وسیله عروج به آن
 عرفا تلقی کرد و به نیل نه قصه را که معنی مثنوی و در شناخت اجمالی
 آنست در عین حال نزد بان آسمان نیست که مثنوی بی خواهد بی لطیف طور
 را به انبیا هدایت نماید و عروج کند